

به نام خدا

فارسی سره

«ویرایش دوم»

بهمن ماه ۱۳۸۶ خورشیدی

منبع‌ها:

۱. برگزیده‌ی ادب پارسی؛ ناشر: پیام دیگر.

۲. زبان فارسی ۳؛ ناشر: چاپ و نشر کتاب‌های درسی

فهرست

۱.....	دیباچه‌ی ویرایش نخست.....
۱.....	دیباچه‌ی ویرایش دوم.....
۲.....	پیشگفتار.....
۳.....	آغاز.....
۳.....	۱) روش نخست.....
۳.....	۱-۱) زبان ترکی مغولی.....
۴.....	۱-۲) زبان‌های اروپایی.....
۵.....	۱-۳) زبان تازی.....
۵.....	۱-۳-۱) هشت واج شوم.....
۵.....	۱-۳-۲) واژه‌های هم‌خانواده دار.....
۸.....	۱-۳-۳) واژگان تشدیددار و تنوین دار و واژگانی که در آغازشان «ال» دارند.....
۸.....	۲) روش دوم.....
۹.....	۳) روش سوم.....
۱۱.....	۴) روش چهارم.....
۱۱.....	سخن پایانی.....

دیباچه‌ی ویرایش نخست

زبان فارسی کنونی بازمانده‌ی زبانی است کهن، که شاید هم‌اکنون کم‌تر از پنج درصد از آن دست‌نخورده و سره مانده باشد. البته این گفته به معنی آن نیست که نود و پنج درصد دیگر از آن زبان‌های بیگانه و جدا از آن زبان کهن است. شاید گفتن این جمله که بخش بزرگی از زبان فارسی کنونی را شالوده‌ی همان زبان تشکیل داده است خرسندان کند.

به هر روی زبان فارسی دچار دگرگونی‌های بسیاری بوده است که یکی از چرایی‌های آن ارتباط نزدیک با مردمان دیگر به خاطر گسترش ایران از یونان تا هند و دیگری تاخت و تاز تازیان (عربان) و مغولان که آن را تا مرز نابودی کشانده است؛ و اگر تلاش بزرگانی چون "فردوسی" نامدار که خطر نابودی کامل فرهنگ ایرانی را با از میان رفتن زبان فارسی حس کردند نبود، بی‌گمان نابودی زبان فارسی رخ می‌داد.

می‌توان با قاطعیت گفت تنها مردمی که کشورشان به دست تازیان افتاد ولی زبانشان را به دلیل نفوذ بسیار زبان عربان به واسطه‌ی پشتیبانی دینی از آن از دست ندادند ایرانیان بودند؛ هر چند که خود فروختگی و بیگانه‌پرستی برخی دیران (نویسندگان و کاتبان و مدعیان دانش و ادب) مایه‌ی خدشه‌دار شدن این افتخار شد و واژگان بسیاری را از زبان تازیان به فارسی آوردند ولی آن اندازه نبوده است که نتوانیم با گذشت زمان آن را بازسازی کنیم.

همان گونه که می‌بینیم تلاش فرهنگ‌دوستان ارجمندی که از چند ده سال پیش به سره‌سازی زبان فارسی از واژگان بیگانه به‌ویژه عربی پرداخته‌اند هوده‌ای شگرف داشته است. برای نمونه اگر تلاش آنان نبود هم‌اکنون مانند شصت هفتاد سال پیش به "آشپزخانه" و "هوایما" می‌گفتیم "مطببخ" و "طیاره" و یا مانند چند ده سال پیش به "وزارت فرهنگ و هنر" می‌گفتیم "وزارت صنایع مستظرفه".

کوتاه‌سخن این که اگر سر یاری دارید "بسم الله". راه از روشنایی چراغ‌های مقصد روشن است و بخشی از توشه‌ی راهتان این دفتر.

دیباچه‌ی ویرایش دوم

در این ویرایش از "فارسی سره" این دگرش‌ها را می‌بینید:

۱. ارایه‌ی آموزه‌ها به گونه‌ای گسترده‌تر و پیشرفته‌تر،
۲. ارایه‌ی واژگان به گونه‌ای به‌سامان‌تر و دارای چینش الفبایی،
۳. دسته‌بندی آموزه‌ها بر پایه‌ی بررسی جداگانه‌ی زبان‌های عربی، اروپایی و ترکی مغولی.

گفتنی است در این ویرایش از فارسی سره بیش از پیش بر اصلی‌ترین وظیفه‌ی زبان که همانا رساندن مفهوم است پافشاری داریم، دیگر وظیفه‌های زبان در اولویت‌های پسین هستند که یکی از آنها پیوند دادن مردمان یک سرزمین است.

پیشگفتار

همه‌ی زبان‌های جهان به چرایی کاستی‌هایی که دارند و یا رخدادهای فرهنگی، تاریخی، دینی و... وادار به گرفتن وام‌واژه و یا دست‌ورزبان زبانی دیگر می‌شوند و این گریز ناپذیر است. زبان پارسی نیز با وجود شایستگی بسیار، جدا از این دستور نیست.

پیش از آغاز، سخنی از استاد میرجلال‌الدین کزازی را که از پایگاه <http://www.paarsimaan.com> برگرفته ام در اینجا باز می‌نویسم:

"زبان‌های واژگان بیگانه"

یکی از آماج‌های سره‌گویی و سره‌نویسی این است که از زبان‌هایی که واژگان بیگانه به ساختار آوایی و گوش‌نواز زبان پارسی، و هم‌چنین رسایی، پختگی و استواری آن می‌زنند، جلوگیری کنیم. این که زبان پارسی نمی‌باید وام‌واژه‌ها را در خود راه دهد، دیدگاهی دانش‌وارانه و بر پایه پروهان‌های زبان شناختی است. زبان پارسی بسیار پیش‌رفته است. زبانی بوده است بسیار پویا. از دید پیشینه‌شناسی زبان، پیش‌رفته‌ترین زبان کنونی است. این از آنجاست که زبان آیینه فرهنگ است. فرهنگی که پویاست، زبانی هم‌سنگ و هم‌ساز با خویش را پدید می‌آورد. فرهنگ ایرانی چون فرهنگی پویا و پیش‌تاز بوده است، زبان پارسی هماهنگ با آن بسیار دگرگون شده و پیش‌رفت کرده است. زبان پارسی امروز ساختاری دارد که با بسیاری از دیگر زبانهای جهان هم‌روزگار نیست. به سخن دیگر، آن زبان‌ها از دید کاربردهای سرشتین و بنیادین، در روزگاران و در ساختارهایی مانده‌اند که دیری است زبان پارسی از آنها گذشته است. دیگر زبان‌های جهان با پارسی دری یا همان پارسی نو، هم‌روزگار نیستند. برای نمونه با پارسی میانه سنجیدنی‌اند، حتی با پارسی باستان. اگر زبان پارسی که بسیار پیش‌رفته است، از این زبان‌ها که در سنجش با آن هنوز کهن مانده‌اند واژه بستانند، بر خود زیان زده است. این واژه‌ها با ساختارها، هنجارها و رفتارهای زبان پارسی سازگار نیستند. از این روی آن را گزند می‌رسانند و بر می‌آشوبند. بدان می‌ماند که شما پاره‌ای از پلاس یا بوریا ستر درشت را بر پرنیانی نغز و رخشان پیوندید و بدوزید. پیداست که این دو با یکدیگر سخت ناسازند. نخستین و آشکارترین زیان و گزند که زبان‌های بیگانه به زبان پارسی می‌زنند آن است که بافتار آهنگین و خُنیایی و هموار و گوش‌نواز آوایی را در این زبان از میان می‌برند. واژه‌های ایرانی هنگامی که از روزگاران باستانی میانه به روزگار نو رسیده‌اند، واژه‌های پارسی شده‌اند (پارسی دری)، از دید ساختار آوایی، سوده و ساده و نرم و هموار گردیده‌اند. برای نمونه، یک واژه درشت‌ناک گران اوستایی مانند خورنه [Xoarnah] در پارسی شده است فر [far]. از دید ساختار آوایی، به فرجام خود رسیده است؛ یعنی واژه‌ای مانند «فر» بیش از این سوده و کوتاه نمی‌تواند بشود. اما واژه‌هایی که ما از زبانهای دیگر می‌ستانیم، می‌توانند واژه‌های درشت و گران و ناهموار باشند که آن ساختار دلاویز آوایی را از میان می‌برد.

ولی خواست سره‌نویسان بازگشت به زبان زمان روزگار فردوسی نیست؛ اگر نوشته‌ها و سروده‌های پارسی گرایانه امروز به زبان فردوسی می‌ماند، از آن روی نیست که آن نویسنده یا سراینده، آن زبان را به کار می‌گیرد یا می‌خواهد به شیوه فردوسی بسراید. از آنجاست که زبان پارسی بدان سان که استاد توس یا سعدی به کار گرفته است، از دیدی دیگر، نزدیک‌ترین زبان به زبان سرشتین پارسی است. هنگامی که ما می‌کوشیم به این زبان برسیم، خواه‌ناخواه، آنچه به دست می‌آوریم، نزدیک فردوسی خواهد بود؛

بی‌نیازی زبان پارسی از واژه‌های بیگانه

زبان پارسی زبانی است توانمند و بی‌نیاز. اگر گاهی به وام‌واژه‌ها نیاز دارد، این نیاز در همان مرز و اندازه‌ای است که هر زبان می‌تواند داشته باشد، و گاه بسیار کمتر از بسیاری از دیگر زبان‌ها نیازمند وام‌واژه‌هاست. این توانمندی در زبان پارسی برمی‌گردد به سامانه و دستگاه واژه‌سازی در این زبان که بسیار نیرومند و کارآمد و آفرینش‌گرانه است و حتی بی‌کرانه است. ما می‌توانیم بی‌شماره در پارسی واژه بسازیم. زبان پارسی بسیاری از زبانهای جهان کالبدینه نیست؛ بدین سان که پیمانها و ریخت‌های از پیش نهاده‌ای برای واژه‌سازی در این زبان نمی‌بینیم. زبان پارسی بسیار نرمش‌پذیر است؛ به موم می‌ماند: خود را با توان زبانی به کاربرنده خویش دم‌ساز می‌گرداند. هر چه مایه و توان و دانش شما در زبان پارسی بیش‌تر باشد، این زبان را آسان‌تر و مایه‌ورتر می‌توانید به کار بگیرید. برای همین است که این زبان در جهان سرود و سخن و چامه شده است. برای

آنکه سخن ور می تواند آنچه را در درون او می گذرد، به یاری این زبان روشن تر و رساتر باز گوید. او زبان پارسی را بیش از هر زبان دیگر می تواند از آن خود کند و می تواند زبانی ویژه و شیوهی شناختی در پارسی برای خود بیابد. برای نمونه، یکی از واژه های بسیار آشنا در زبان پارسی، واژه «دست» است. با این واژه می توان ده ها واژه ساخت؛ گذشته از آن واژه ها که دیگران پیش از این، از این واژه ساخته اند. بسنده است که این واژه را با واژه دیگر بیوندید تا واژه ای نو به دست آید: فرادست، فرودست، زبردست، زبردست، بالادست، پایین دست، دستاویز، دستبند، دستگیره و ... گاه می توانیم فرهنگی خرد از واژگانی را که تاکنون با این واژه ساخته شده است فراهم بیاوریم. از این روی، این زبان در سرشت و ساختار، زبانی تنگ مایه نیست که از برآوردن نیازهای روز ناتوان باشد و بخواهد از وام واژه ها بهره برد. ناتوانی، کم بود و بی توشی از زبان پارسی نیست، از کسانی است که این زبان را به کار می گیرند. از این روی می توان از واژگان بیگانه پرهیزید؛ برای واژگانی که به هر انگیزه ای در این زبان راه بسته است، برابری پارسی بیایم؛ اندک اندک این واژه ها را هم از زبان برانیم؛ و آن واژگان دیگر را به جای آنها بنشانیم. ما اگر گاهی اندک نیاز داشتیم که واژه ای را از زبان دیگر بستانیم، بر آنم که می توانیم چنین کرد.

همان گونه که از زبان یکی از والاترین پارسی گوینان کشورمان شنیدیم چنانچه بخواهیم می توانیم زبان آلوده یمان را بیالاییم چرا که زبان پارسی بسیار چالاک و نرمش پذیر است. زبان پارسی از آن روی دچار دگرگونی و پذیرش واژه های زبان تازندگان شده است که سرزمین مردمانی که این زبان از آن آنان است در چهار راه رخدادهای دهشتناک تاریخ بوده است و از هر چهار سو بر آن تاخته اند. ولی این زبان و مردمانش شایستگی آن را داشته اند که دوباره به پا خیزند و تازندگان را در خود غرق کنند و با ویرانه های ویرانگری آنان ایرانی نو بسازند.

آغاز

با یاری چهار روش بسیار سودمند می توانیم به زبان پارسی سره نزدیک و نزدیک تر شویم:

۱) آموختن روش های باز شناخت واژگان فارسی سره از بیگانه ها؛

۲) فراگیری و یادآوری برابری فارسی واژگان بیگانه؛

۳) پرهیز از به کار بردن دستور زبان زبان های دیگر و آموختن دستورهای ساخت واژه در فارسی؛

۴) ترفند "بازی های کامپیوتری ...!"

در زیر به باز شکافی چهار روش نام برده می پردازیم:

۱) روش نخست: آموختن روش های باز شناخت واژگان فارسی سره از بیگانه ها

در این روش باید به سه دسته زبان های عربی، اروپایی و ترکی مغولی به طور جداگانه پردازیم.

۱-۱) زبان ترکی مغولی:

شاید بتوان گفت که کم تر از نیم درصد از واژگان کنونی زبان فارسی وام واژه های زبان ترکی مغولی هستند و نیز چون نمی توان قانون ویژه ای را برای باز شناسایی واژگان ترکی مغولی ارایه کرد (یا دست کم دانش من به آن اندازه نیست!) تنها به نام بردن از چند نمونه بسنده می کنم:

یورش، قاشق، آقا، خانم که برابر های فارسی آنان به ترتیب تاخت و تاز، کفچه (چمچه)، کیا (خواجه) و بانو هستند.

گفتنی است اگر واژه‌ای دارای واج "ق" بود و از تازی نبودن آن مطمئن بودیم می‌توان گفت که آن واژه ترکی مغولی است چرا که شمار اندکی از واژگان فارسی کنونی دارای واج "ق" هستند که در این باره در بخش "زبان تازی" بیشتر سخن رفته است.

۱-۲) زبان‌های اروپایی

همان‌گونه که می‌دانید زبان پارسی از زبان‌های هندواروپایی است، پس آشکار است که واژگان مشترک بسیاری داشته باشند. واژگان مشترک زبان پارسی و زبان‌های اروپایی دو دسته هستند:

۱. واژگانی که به چرایی یکسان بودن ریشه‌ی زبان‌های هند و اروپایی پیش از کوچ مردمان آریایی در این زبان‌ها بوده‌اند و چون دارای مفهوم‌های بنیادین و یا ویژه‌ای بوده‌اند حتی با گذشت سال‌هایی بسیار دراز هنوز در آن‌ها زنده هستند و نزدیک به همان شیوه‌ی آغازین تلفظ می‌شوند. از آن دسته‌اند:

پارسی: دو -- آلمانی: Zwei (تسووای) -- انگلیسی: Two (تو)

پارسی: ستاره -- آلمانی: Stern (اشترن) -- انگلیسی: Star (استار)

۲. واژگانی که پس از جدایی مردمان آریایی به خاطر ارتباط فرهنگی و سیاسیشان به یکدیگر وام داده‌اند. گفتنی است از دوره‌ی پادشاهی صفویان در ایران از آن جایی که ارتباط سیاسی دولت آن زمان ایران با باختر (غرب) گسترش یافت و پس از آن نیز رو به افزایش گذاشت، دادوستد وام‌واژه‌ها افزایش یافت. در آغاز این دادوستد تا اندازه‌ای برابر بود ولی با روی کار آمدن قاجارها و کاهش توان کشور در بسیاری از جنبه‌ها که فرهنگ نیز از آن دسته است این دادوستد یک‌سویه شد و فرهنگ و زبان اروپاییان بیش از پیش در ایران نفوذ کرد. از آن دسته‌اند: کامپیوتر، کولر، رئالیسم، تاکسی، اتوموبیل، ماشین، تلویزیون، آرشيو همان‌گونه که می‌بینید بیشتر این واژگان مربوط به فن‌آوری و دانش است و شوربختانه نشان‌دهنده‌ی ناتوانی دانشی ما پس از دوره‌ی صفویه است.

ناگفته نماند که واژگان پارسی راه یافته به زبان‌های اروپایی کم نیستند ولی کم‌تر مربوط به دانش و فن‌آوری هستند. از آن دسته‌اند:

خاکی (رنگ خاکی)، بازار، کباب، شاه، مینیاتور (ریشه‌ی این واژه "مانی" ایرانی است).

آشکار است که واژگانی چون "دو" و "یا" ستاره "واژگان بیگانه‌ای به شمار نمی‌آیند ولی واژگان "کامپیوتر" و "آرشيو" از آن جایی که پس از جدا شدن زبان‌های هند و اروپایی و دور شدن آن‌ها از هم و به گونه‌ای مستقل شدنشان به پارسی راه یافته‌اند بیگانه به شمار می‌آیند و باید برابری پارسی آنان را به کار برد. البته گاهی پیش می‌آید که یک اصطلاح و یا یک واژه‌ی ترکیبی از زبان‌های اروپایی به فارسی آمده باشد که می‌توان با کمی دگرگونی آن را فارسی کرد. یک نمونه‌ی جالب آن واژه‌ی Nick name به معنی "اسم مستعار" است، از آن جایی که واژگان "نیک" و "نام" هر دو واژگان هندواروپایی سره هستند و پارسی نیز به شمار می‌آیند ساختن ترکیب "نیک نام" شدنی و بی‌اشکال می‌نماید. با این کار جایگزینی پارسی برای "اسم مستعار" که یک ترکیب عربی بسیار ناجور است ساخته‌ایم.

یک روش بخردانه برای بازشناخت واژگان اروپایی داریم. از آن جایی که سه زبان اروپایی آلمانی، انگلیسی و فرانسوی در بالاترین جایگاه زبان‌های دانشی جهان جای دارند و بیشترین کتاب‌ها و مقاله‌های دانشی، فرهنگی، تاریخی و ... به این سه زبان نوشته می‌شوند آموختن دست کم یک یا دو تای آن‌ها نه تنها دسترسی ما را به کتاب‌ها و مقاله‌های روز جهان آسان‌تر می‌کند دشواری بازشناخت واژگان آمده از زبان‌های اروپایی به طور کامل از میان می‌رود. البته این که ما تنها برای بازشناخت واژگان آمده به زبان پارسی بخواهیم یک یا دو زبان دیگر را بیاموزیم نه تنها کاری بخردانه نیست که به طور کامل نابخردانه است ولی اگر انگیزه‌یمان برای آموختن آن زبان‌ها مانند دسترسی به کتاب‌های روز جهان باشد و آن‌ها را بیاموزیم، این بخش از آموزه‌های "فارسی سره" بی‌هیچ دشواری سپری می‌شود.

بزرگ‌ترین دشواری برای پاسداری زبان پارسی جلوگیری از درونشد بیش از اندازه‌ی واژگان اروپایی به پارسی است که چرایی این درونشد بیش از اندازه را باید در دانش‌زایی و دانش‌افزایی مردمان اروپا و آمریکای شمالی جستجو کرد. در واقع زبان‌هایی می‌توانند در این روزگار به زندگی خود ادامه دهند که دارندگان آنان دانش‌افزایی داشته باشند. بپندارید که رایانه را ایرانیان ساخته بودند و نامش را رایانه می‌نهادند و آن را به کشورهای دیگر صادر می‌کردند؛ در آن روی، نه تنها خودمان آن را کامپیوتر نام نمی‌نهادیم که در جای‌جای جهان واژه‌ی پارسی به‌عنوان نمادی از دانش‌افزایی ایرانیان به یادگار می‌ماند. یکی از

دوستان می گفت اگر کشورهایی مانند چین و ژاپن و کره به سان غربیان این چنین در دانش زایی کوشا باشند تا چندی دیگر واژگان بسیاری نیز از این زبان‌ها به پارسی راه خواهند یافت!

گذشته از این‌ها شوربختانه فرهنگستان زبان و ادب فارسی نیز آنچنان که باید و شاید کوشا نیست و برای واژه‌ای که سال‌هاست به فارسی راه یافته است جایگزینی ارایه می‌کند که به سختی می‌تواند جایی در گفتار و نوشتار مردم باز کند. نمونه‌هایی از آن واژگان "چرخ‌بال" و "رایانه" هستند که برای "هلیکوپتر" و "کامپیوتر" تعیین شده‌اند. امیدواریم که هم‌نویسان فرهنگستان وظیفه‌یشان را با کوشایی بیشتری انجام دهند و تنها نام "اعضای فرهنگستان زبان فارسی" را به دوش نکشند.

۱-۳) زبان تازی

در بخش پیش گفته شد که بزرگ‌ترین دشواری برای پاسداری زبان پارسی جلوگیری از درونشد بیش از اندازه‌ی واژگان اروپایی است. و جالب است بدانید که بزرگ‌ترین دشواری برای پالایش زبان پارسی زدودن واژگان تازی است چرا که بزرگ‌ترین بخش از واژگان بیگانه در فارسی کنونی را واژگان تازی از آن خود کرده‌اند، شاید کمابیش بیست تا چهل درصد (بسته به برخی مشخصه‌ها)!! البته جای بسی خوشبختی است که راه کارهایی بسیار کارا برای بازشناخت واژگان تازی پیش رویمان هست. چرایی آن به ناهمسانی بنیادین زبان‌های سامی (مانند تازی) و زبان‌های هندواروپایی (مانند پارسی) باز می‌گردد. زبان پارسی از دسته‌ی زبان‌های ترکیبی است یعنی دامنه‌ی مشتق‌ها در آن بسیار کرانمند است ولی زبان تازی پر است از مشتق‌ها و می‌توان گفت که استخوان‌بندی آن را مشتق‌ها ساخته‌اند. در این باره در بخش "دستورهای ساخت واژه در زبان پارسی" توضیح بیشتری داده‌ام.

در این جا شما را با روش‌های بازشناخت واژگان تازی آشنا می‌کنم:

هشت واج شوم؛

واژه‌های هم‌خانواده‌دار؛

واژگان تشدیددار، تنوین‌دار و واژگانی که در آغازشان "ال" دارند.

۱-۳-۱) هشت واج شوم

هشت واج در دبیره (رسم الخط) فارسی هست که برای نوشتن واژه‌های فارسی نیازی به آن‌ها نیست و تنها کاربرد آن‌ها در نوشتن واژه‌های عربی به شیوه‌ی عربان است:

"ح - ق - ص - ض - ث - ط - ظ - ع"

هرچند این واج‌ها به ما یاری می‌رسانند تا واژه‌های عربی را از فارسی بازبشناسیم ولی از سوی دیگر کار آموختن زبان فارسی را برای آنان که زبان مادریشان فارسی نیست بسیار سخت کرده است. حتی ما فارسی‌زبانان نیز در نوشتن برخی از واژه‌ها دچار اشتباه می‌شویم، مانند واژه‌ی "طمانینه" که آن را می‌توان به شکل "تمانینه" یا "تمعینه" یا "طمعینه" هم نوشت و یا واژه‌های "ثواب" و "صواب" که به ترتیب معنای "پاداش" و "درست" می‌دهند یکسان خوانده می‌شوند ولی ناهمسان نوشته می‌شوند. همچنین برای نوآموزان زبان فارسی نوشتن آن‌ها به شکل "سواب" چندان دور از انتظار نیست.

۹۹٪ از واژگانی که در فارسی کنونی به کار می‌روند و دست کم یکی از واج‌های نام‌برده را دارا هستند وارد شده از زبان عربی هستند. البته شمار کمی از واژگان سره‌ی فارسی نیز برخی از این واج‌ها را دارند که به نادرست این گونه نوشته می‌شوند؛ مانند: صدا، پرتقال، صابون، طهماسب، طهمورث، صد، قفس، حوله. گفتنی است این دسته از واژگان فارسی بسیار کم هستند و از کارایی این روش را نمی‌کاهند.

۱-۳-۲) واژه‌های هم‌خانواده دار

در آغاز گفتن این روش باید کمی درباره‌ی گونه‌های واژه‌های تازی بیاموزیم! واژه‌های تازی آمده به پارسی به جز شمار اندکی همگی نام (اسم) هستند. پس آموزش‌ها را بر پایه‌ی "اسم"‌ها استوار می‌سازیم. نام‌ها در تازی بر دو گونه‌اند:

متصرف: در این گونه، اسم می‌تواند جمع شود، دچار کاهش معنایی شود (مصغر شود)، نسبت داده شود و ... که از آن دسته است واژه‌ی "حسن" که جمعش "حسنون" است و مصغرش "حسین".

غیر متصرف: در این گونه، اسم نمی‌تواند به برخی از شکل‌های بخش ۱ درآید. مانند: التی (که)، ما (چه)، هی (او) از میان این دو دسته، واژگان آمده به پارسی از دسته‌ی "متصرف" ها هستند. متصرف‌ها خود بر دو گونه هستند:

جامد: آن است که از ریشه‌ی فعل گرفته نشده باشد. مانند: رَجُل، درهم

مشتق: آن است که از ریشه‌ی فعل گرفته شده باشد. مانند: مکتوب و مکتب که از "کَتَبَ" - و معروف و معرفت که از "عَرَفَ" - گرفته شده‌اند. گفتنی است، ریشه‌ی لغوی فعل در زبان تازی، واج‌های صیغهی یکم زمان گذشته است.

همان گونه که شاید از آموزش‌های درس اجباری (!) عربی زمان دبیرستان به یاد دارید، این زبان پر است از صیغه‌ها (!!)) و وزن‌های جورواجور که تنها، پی‌جویان جان‌برکف نهاده‌ی نمره‌ی ۲۰ آن‌ها را از بر می‌نمودند! پیش از خواندن بند پسین بدانید که "این کار سخت نیست. از خواندن ادامه‌ی نوشته دست نکشید!!"

باید آن صیغه‌ها و وزن‌ها را از بر کنید (!!)) ولی نه ریزه‌ریز و کامل؛ یعنی اگر تنها نگاره‌ای از آن صیغه‌ها را در یادتان داشته باشید بسنده است. چند نمونه از آن‌ها را در این جا می‌آورم: استفعال، مفاعله، تفاعل، تفعیل و ... به گمان من این وزن‌ها برایتان ناآشنا نباشند. شاید پرسید این کار چه سودی دارد؟! پاسخ این است که اگر واژه‌ای مانند "مصاحبه" یا "مکاتبه" را بخواهید بدانید از چه زبانی است چون بر وزن "مفاعله" است می‌توان بی‌درنگ پی به عربی بودن آن برد. نمونه‌های دیگر تکامل، صحیح، شاغل و ... هستند که به ترتیب بر وزن‌های تفاعل، فعیل، فاعل و ... هستند.

در اینجا یک دشواری رخ می‌نماید. واژه‌های پارسی سره‌ی "نشست" یا "درفش" که بر وزن "فَعَلَ" هستند و یا واژه‌ی "نرخ" که بر وزن "فعل" است چه؟ پاسخ آن است که برای به کار بردن این روش (یعنی روش واژه‌های هم‌خانواده‌دار) نباید تنها با سنجش وزن‌دار بودن یا نبودن آن واژه داوری کنیم. باید دید که آیا آن، واژه‌ای هم‌خانواده که در وزن‌های دیگر زبان عربی باشد دارد یا نه. اکنون واژه‌های پارسی سره‌ی نام‌برده در این بند را بسنجید. آیا واژه‌ای هم‌خانواده‌ی آنان که بر وزن‌های دیگر زبان عربی باشد به یاد می‌آورید؟ نه، چرا که وجود ندارند!

پس بنیاد این روش بر سنجش یک واژه که آیا هم‌خانواده‌هایی از وزن‌های گوناگون زبان عربی دارند یا نه استوار است. در اینجا نمونه‌هایی را می‌آورم:

کَرَم، مَکْرَمَت، کرامت، کریم، اکرم، تکریم. در این واژه‌ها ریشه "ک - ر - م" است.

شاهد، مشهود، شهادت، مشاهده. در این واژه‌ها ریشه "ش - ه - د" است.

کامل، تکمیل، مکمل، تکامل، کمال. در این واژه‌ها ریشه "ک - م - ل" است.

اکنون به شناساندن وزن‌های گوناگون نام‌های "جامد" و "مشتق" می‌پردازیم:

نام‌های جامد

نام‌های جامد بر سه گونه‌اند: ثلاثی، رباعی، خماسی

ما با خماسی کاری نداریم چرا که واژگان آمده به پارسی از این گونه نیستند.

وزن‌های پرکاربردتر نام‌های جامد را بر می‌شماریم (در درون کمانک () نمونه‌ای از آن وزن آورده شده است):

نام‌های جامد ثلاثی: فَعَلَ (شمس)، فَعَلَ (حَمَل)، فَعَلَ (قَفَلَ)، فَعَلَ (رَجَلَ)، فَعَلَ (قَمَرَ)، فَعَلَ (رَطَب).

نام‌های جامد رباعی: فَعَلَلَ (جعفر)، فَعَّلَلَ (عنصر)، فَعَلَلَ (درهم)، فَعَلَلَ (قرمز)، فَعَلَلَ (دمشق).

نام‌های مشتق

نام‌های مشتق بر ده گونه‌اند: فاعل، مفعول، زمان، مکان، تفضیل، صفت مشبه، آلت، صیغه‌ی مبالغه، مصدر، اسم مصدر.

ما در اینجا "فاعل" و "مفعول" را بیشتر و مورد‌های دیگر را چکیده‌تر بررسی می‌کنیم.

فاعل

گونه‌ی "فاعل" در یک جدول ارایه شده است. تنها چیزی که باید از این جدول به یاد داشته باشید "نگاره‌ای از وزن‌ها" است که در زیر آن‌ها خط کشیده شده است. موردهای دیگر برای فهم آسان‌تر نوشته شده است.

نام‌های فاعل "ثلاثی مجرد" و "ثلاثی مزید"

سالم		مضاعف		اجوف		ناقص، لقیف، مهموزاللام	
وزن	نمونه	وزن	نمونه	وزن	نمونه	وزن	نمونه
ثلاثی مجرد	فاعِل	فَال	خاصّ	فائِل	قائل، زائد	فاعِی	راضی
باب افعال	مُفَعِّل	مُفَلِّ	مضرّ	مُفِیِّل	مقیم، مفید	مُفَعِّی	مجری
باب تفعیل	مُفَعِّل	مُفَعِّل	محرّر	مُفَعِّل	مهیج	مُفَعِّی	مربی
باب مفاعله	مُفَاعِل	مُفَال	مماس	مُفَاعِل	مجاور	مُفَاعِی	مساوی
باب افتعال	مُفْتَعِّل	مُفْتَلِّ	ممتد	مُفْتَال	مشتاق	مُفْتَعِّی	منتهی
باب انفعال	مُنْفَعِّل	مُنْفَلِّ	منجر	مُنْفَال	منقال	مُنْفَعِّی	منحنی
باب تَفَعُّل	مُتَفَعِّل	مُتَفَعِّل	متعدد	مُتَفَعِّل	متحول	مُتَفَعِّی	متصدی
باب تَفَاعُل	مُتَفَاعِل	مُتَفَال	متضاد	مُتَفَاعِل	متجاوز	مُتَفَاعِی	متداعی
باب اِسْتِفْعَال	مُسْتَفَعِّل	مُسْتَفَلِّ	مستقل	مُسْتَفَال	مستقیم	مُسْتَفَعِّی	مستعفی

درست می‌اندیشید. ویرانه‌ها بیش از آن است که می‌پنداشتید. بیش از ۹۰ درصد از واژه‌های نمونه در این جدول به پارسی راه یافته‌اند. تازه این نمونه‌ای از خروار است. ولی بند پایانی پیشگفتار را به یاد آورید: "... ولی این زبان و مردمانش شایستگی آن را داشته‌اند که دوباره به پا خیزند و تازندگان را در خود غرق کنند و با ویرانه‌های ویرانگری آنان ایرانی نو بسازند."

مفعول

کاربردی‌ترین وزن آن "مفعول" است. مانند: مکتوب، مسئول، مخصوص و ... وزن‌های دیگر "نام مفعول" همراه با نمونه‌ای در کمانک در زیر آورده شده است: مُفَعِّل (محکم)، مُفَعِّل (مشرف، میسر، معین)، مُفَاعِل (مخاطب)، مُفَال (مماس)، مُفْتَعِّل (محترم)، مُتَفَاعِل (مُتَضارِب)، مُسْتَفَعِّل (مستعمل، مستثنی) (این که چرا مستثنی بر وزن مُسْتَفَعِّل است به فرآیندهای ساخت واژه در تازی باز می‌گردد. بسنده است که به یاد بسپارید برخی از واژگان تازی چنین فرآیندی دارند و این دستور را در کنج یادتان داشته باشید.)، مُفَعِّل (مبهرن، مسلسل)

زمان و مکان

نام‌های زمان و مکان هر دو هم وزن هستند و وزن اصلی آن‌ها "مَفَعِّل" یا "مَفَعِل" است؛ مانند مکتب و مجلس. دیگر وزن پر کاربرد آن‌ها مَفَل (محل، مقر) است.

تفضیل

وزن‌های آن "أَفَعِّل" (اکبر، آخر، انور، اعلی، اولی) و "أَفَعِل" (عظمی، دنیا) هستند. چرایی نا همسان بودن وزن آخر، انور، اعلی و اولی با "أَفَعِّل" همان است که درباره‌ی "مستثنی" در بخش "مفعول" گفته شد.

صفت مشبه

وزن‌های کاربردی‌تر آن از این قرارند: فَعَل (سهل)، فَعِل (خشن)، فُعَال (شجاع)، فَعُول (غیور)، فَعِيل (خفیف)، فُعْلَان (عریان).

آلت

وزن کاربردی‌تر آن در شناسایی واژگان آمده به پارسی "مفعال" است؛ نمونه: مفتاح.

صیغه ی مبالغه

وزن‌ها: فَعَال (عَمَّاز)، مَفْعِيل (مسکین)، فَعِيل (صَدِيق)، فَعِيل (رحیم)، فَعُول (صبور).

همین اندازه بسنده است و نیازی به گفتن وزن‌های مصدر و اسم مصدر نیست، چرا که کمابیش همانند وزن‌های گفته شده هستند. به یاد داشته باشید که هرگز نیازی به موبه‌مو از بر کردن این وزن‌ها نیست، تنها نگاره‌ای از آن‌ها را در یاد داشته باشید. همان‌گونه که پیش از این گفتیم: «برای به‌کاربردن این روش (یعنی روش واژه‌های هم‌خانواده‌دار) نباید تنها با سنجش وزن‌دار بودن یا نبودن آن واژه داوری کنیم. باید دید که آیا آن، واژه‌ای هم‌خانواده که در وزن‌های دیگر زبان عربی باشد دارد یا نه.»

۳-۳-۱) واژگان تشدیددار و تنوین‌دار و واژگانی که در آغازشان "ال" دارند

آ) واژه‌های فارسی تشدیددار بسیار اندکند. واژگان فارسی تشدیددار کنونی نیز با گذشت زمان تشدیددار شده‌اند، مانند: دوّم، سوّم، امّید، ... که البته شایسته است تشدید را به کار نبریم. بنابراین چنانچه واژه‌ای تشدیددار بود احتمال آن که فارسی نباشد بیشتر است.
ب) واژه‌های تنوین‌دار نیز همین‌گونه است و به کار بردن واژگان فارسی با تنوین به شدت نادرست است، چرا که با افزودن تنوین به واژه‌های فارسی و ساختن واژه‌های دیگر یعنی پذیرفتن دستور زبان زبانی دیگر که با این کار بنیاد زبان نابود می‌شود. از جمله واژگان انگشت‌شمار فارسی که شوربختانه تنوین گرفته‌ی آن‌ها رایج شده است عبارتند از: دوّمأ، سوّمأ، خواهشأ، گاهأ
ولی شمار این واژگان بسیار کم است؛ واژگان تنوین‌دار نیز در دسته‌ی واژگان عربی جای دارند.
پ) واژگانی که در آغازشان "ال" دارند، مانند: السلام علیک، الان، السّاعه، الغرض، القصّه و ... آمده از زبان عربیند پس آن‌ها نیز در دسته‌ی واژگان عربی جای دارند.

۲) روش دوم : فراگیری و یادآوری برابری واژگان بیگانه

هر یک از ما به فراخور آن که چند سال از زندگیمان گذشته است و یا این که در چه زمینه‌هایی کار و فعالیت می‌کنیم گنجینه‌ای از واژگان را در یاد خویش داریم. این گنجینه همچنان که از واژگان فارسی سره‌ی بی‌شماری انباشته است دارای واژگان بیگانه‌ی بسیاری نیز هست و جداسازی آن‌ها از یکدیگر با آموزش‌های این دفتر و تلاش شما شدنی خواهد بود. همچنین هم‌زمان با این جداسازی می‌توان واژگان فارسی سره‌ی دیگری را نیز بیاموزیم. با تلاش شماری از هم‌رهان این راه گنجینه‌ای از واژگان فارسی سره که شوربختانه برابر عربی یا اروپایی و مغولی آن‌ها رایج گشته، گرد آمده است. ما می‌توانیم با فراگیری این واژگان افزون بر آن که گنجینه‌ی واژگان فارسی سره‌ی خود را پر بارتر کنیم بیش از پیش با ریخت و شکل واژگان فارسی آشنا شویم و فرایند جداسازی واژگان فارسی از بیگانه با شتاب بیشتری انجام می‌شود.

این واژه‌ها در پایان این دفتر آورده شده است (اگر نبود می‌توانید درخواست خود را برای دریافت آن‌ها به نشانی farsisare@gmail.com

بفرستید یا از <http://farsi-sare.khorshidvash.com> دریافتشان کنید).

۳) روش سوم: پرهیز از به کار بردن دستور زبان‌های دیگر و آموختن دستورهای ساخت واژه در زبان فارسی

بن مایه‌ی هر زبان را دستور زبان آن می‌سازد و چنانچه این بن‌مایه دچار لغزش شود امیدی به استواری آن زبان نمی‌توان داشت؛ از این روست که برای پاسداری از زبانمان باید دستور زبان پارسی را از گزند دور نگه داریم.

نمونه‌های برجسته‌ی این گزند تنوین‌دار کردن واژگان فارسی، ساختن مصدر با "یت" عربی و به طور مکسر جمع بستن واژگان است؛ که در زیر به روشن‌سازی آن‌ها می‌پردازیم.

واژگان عربی تنوین‌دار وارد شده به زبان فارسی بی‌استثنا قید هستند. آرمان ما آن است که حتی همین واژگان را از زبان فارسی بزدایم ولی آرمان والاتر آن است که از تنوین‌دار کردن واژگان فارسی جلوگیری کنیم چرا که اگر واژگان فارسی را اینگونه به قید دگرش دهیم در واقع دستور زبان فارسی را که همان بن‌مایه‌ی زبان است دچار گزند کرده‌ایم. از این روست که در کلاس‌های آموزش زبان فارسی "ثانیاً" سرا از "دوماً" برتر می‌دانند در حالی که "دوم" فارسی است ولی "ثانی" نه!

برخی از واژگان عربی که با پسوند "یت" مصدر شده‌اند به فارسی راه یافته‌اند، مانند مالکیت، انسانیت، مرغوبیت. به کار بردن کران‌مند (محدود) این واژگان رواست ولی اگر بخواهیم از واژگان پارسی هم با "یت" مصدر بسازیم این کار، همچون تنوین‌دار کردن واژگان پارسی، به ریشه‌ی زبان آسیب می‌رساند؛ پس باید از آن پرهیزیم. چند نمونه از این خطا "دوئیت"، "منیت" و "خویت" هستند.

در زبان فارسی کنونی تنها به دو گونه اسم‌ها را جمع می‌بندیم: "ها" و "ان". که "ها" رایج‌تر است. جمع مکسر از گونه‌ی جمع‌های عربی است و جمع بستن واژه‌های فارسی به این شیوه و یا شیوه‌های دیگر جمع بستن عربی مانند "ات" و "ین" و "ون" جدا از این که همانند تنوین به بن‌مایه‌ی زبان آسیب می‌زند آموختن زبان فارسی برای بیگانگانی که می‌خواهند زبان فارسی را بیاموزند دشوار می‌کند. پس در نظر گرفتن این سه مورد از ارزش بالایی برخوردار است.

روشن است که آموختن دستورهای ساختن واژه در زبان فارسی شناختی گسترده‌تر نسبت به ساختار کلی واژگان فارسی به ما می‌دهد. از این رو به شما سفارش می‌کنم که با خواندن بخش ساخت‌واژه در کتاب‌های زبان فارسی این شناخت را به دست آورید. ولی برای آن که به طور کلی با جان‌مایه‌ی واژگان فارسی آشنا شوید ویژگی جالب زبان فارسی که "ویژگی ترکیبی زبان فارسی" نامیده می‌شود را برایتان بازمی‌گویم:

زبان فارسی در شمار زبان‌های ترکیبی است، به‌وارون عربی که از زبان‌های اشتقاقی است؛ بدین معنی که در عربی برای نمونه اگر بخواهند واژه‌هایی از واژه‌ی "علم" بسازند، طبق ساختارهایی ویژه آن را به قالب‌هایی می‌برند و با افزودن واج یا واج‌هایی به آغاز، میان و پایان آن، واژه‌هایی مشتق پدید می‌آورند که اغلب صورت خود واژه شکسته می‌شود و "علم" در واژه‌های تازه، به طور سالم دیده نمی‌شود؛ چنان که در واژه‌های:

"علم - علوم، عالم، علماء، علیم، معلوم، اعلام، استعلام، تعلیم، تعلم، علامه، اعلم، معلم، معلمه، معلومات، متعلم، علم، اعلام"

این نکته دیده می‌شود.

ولی در زبان فارسی،

نخست آن که: دایره‌ی مشتق‌ها کران‌مند است،

و دیگر آن که: روش ساختن واژگان نو مانند زبان عربی نیست، بلکه اغلب با آوردن پیشوند یا پسوند یا واژه‌ای دیگر به آغاز یا پایان واژه، واژه‌ای نو پدید می‌آورند که در هیچ یک از آن‌ها صورت اصلی واژه (و در مشتق‌ها صورت اصلی بن فعل) شکسته نمی‌شود؛ چنان که در برابر "علم" عربی، "دانش" فارسی به کار می‌رود که خود از مشتق‌هاست و از بن مضارع "دان" و "ش" اسم مصدری ترکیب یافته و مشتق‌های دیگر این بن به جز فعل‌های مضارع و دستوری (می دانم، بدانم، بدان) عبارتند از دو صفت فاعلی "دانا" و "داننده"؛ و مشتق‌های بن ماضی آن یعنی "دانست" افزون بر فعل‌های گذشته و آینده، منحصر است به صفت مفعولی "دانسته" و مصدر "دانستن"؛ در صورتی که واژه‌های مرکب از همان واژه‌ی "دانش" فراوان است؛ مانند: دانش‌آموز، دانشجو، دانشمند، دانشگاه، دانشکده، دانش‌دوست، دانش‌پژوه، دانشنامه، دانشیار، دانشسرا، بی‌دانش.

دیگر ترکیب‌های مشتق‌های دیگر فعل "دانستن" نیز کم نیستند و از آن جمله است: فیزیک‌دان، قدردانی، حقوق‌دان، همه‌چیزدان، نادان، ندانسته، ندانم کاری (اصطلاح مردمی)؛ و مشتق‌های فعل‌های دیگر هم همین حالت را دارند با اندکی اختلاف.

برای آن که ویژگی ترکیبی زبان فارسی و اهمیت و تنوع و گستردگی آن به خوبی آشکار شود، برای نمونه ترکیب‌های مهم و آشنای "دل" را که در همه‌ی آن‌ها واژه‌ی "دل" به همان صورت مانده است را می‌آوریم:

۱. با افزودن بن مضارع یا صفت‌های مشتق یا جامد به پایان آن؛

دلارا (ی)، دل آرام، دل آزار، دل آزرده، دل آسا، دل آشوب، دل آگاه، دل آکنده، دل اور، دل اویز، دل افتاده، دل افروز (=دلفروز)، دل افسرده، دل افکار، دل انگیز، دل انگیزان (آهنگی از موسیقی)، دل باخته، دل باز، دلبر، دل بسته، دل بند، دل پذیر، دل پرور، دل پسند، دل پیچه، دل جو، دل خراش، دلستان، دل سوخته، دلسوز، دل شده، دل شکر، دل شکسته، دل شکن، دلفریب، دلکش، دلگشاد (به معنی طرب و نشاط)، دلگیر، دل مانده، دل مرده، دل نشان، دل نشین، دل نواز، دلبر، دلتنگ، دل چرکین، دلخوش، دل زنده، دل سرد، دل سیاه، دلشاد، دلگران، دلگرم، دل مشغول.

۲. با افزودن اسم به پایان آن؛

دل پیچه، دل پیشه، دلخون، دل درد، دل دزد، دل رحم، دل ریش.

۳. با افزودن مصدر به پایان آن؛

دل آزرده، دل باختن، دل بردن، دل بستن، دل برکندن، دل دادن، دل داشتن، دل در بستن، دل سپردن، دل شکستن، دل کندن، دل گرفتن، دل نمودن، دل نهادن.

۴. با افزودن صفت به آغاز آن؛

آزرده‌دل، آکنده‌دل، افسرده‌دل، بددل، تیره‌دل، پردل، تنگ‌دل، چرکین‌دل، خوشدل، دودل، زنده‌دل، سوخته‌دل، شکسته‌دل، روشن‌دل، سیاه‌دل (=سیه‌دل)، صاحب‌دل، کوردل، گرفته‌دل، مرده‌دل، مشغول‌دل، یکدل.

۵. با افزودن اسم به آغاز آن؛

سنگ‌دل، رحم‌دل، شیردل، بزدل، مرغ‌دل.

۶. با افزودن پیشوند و پسوند؛

دلیر، بی دل، همدل.

۷. به صورت ترکیب‌های گوناگون از حاصل مصدر و جز آن؛

دل سوزگی، دلسوزه، دل از کف داده، دل خوش کنک، دل دل زدن، از ته دل، دل دل کنان، دل واپس، دل و دین باخته، داغ در دل، دو دله، یکدله.

کما بیش از همه‌ی ترکیب‌هایی که مفهوم وصفی دارند می‌توان با افزودن "ی" یا "گی" اسم مصدر ساخت، مانند: دلاوری، دلخوشی، دلدادگی. نیز با افزودن "نا" به آغاز و "انه" به پایان برخی از آن ترکیب‌ها، قید یا صفت مرکب دیگری پدید می‌آید: نادلشاد، نادلخواه، نادلچسب، دلاورانه، دلیرانه. همچنین از ترکیب آن با مصدرهای فعل‌های عام از قبیل کردن، نمودن، ساختن، بودن، شدن، گشتن، گردیدن، مصدرهای مرکبی به دست می‌آید: دل سرد کردن، دلخوش نمودن، آزرده دل ساختن، شکسته‌دل شدن، رحم‌دل بودن، دلشاد گشتن، دل ریش گردیدن.

و به این ترتیب ده‌ها واژه‌ی مرکب دیگر بر ترکیب‌ها افزوده می‌شود. به همه‌ی این‌ها باید ترکیب‌ها و عبارت‌های بی‌شماری را که "دل" در آن‌ها به کار می‌رود افزود؛ همچون: دل در گرو عشق کسی داشتن، ترس و وحشت به دل راه دادن، عنان عقل به دل سپردن... آشکار است که این گونه ترکیب‌ها منحصر به "دل" نیست و از واژه‌های دیگر نیز واژگان مرکب گوناگونی پدید می‌آید.

امروزه با پیشرفت صنعت و شهرگیری نوین، در برابر واژه‌های بیگانه برای مفهوم‌های دانشی، صنعتی، سیاسی، اجتماعی، فلسفی، اقتصادی، حقوقی، و جز آن، اصطلاح‌هایی ساخته شده است که همه یا بیشتر آن‌ها از سوی همگان پذیرفته شده است و به اصطلاح جا افتاده است؛ از آن دسته است ترکیب‌ها و اصطلاح‌هایی چون:

بزرگ‌راه، ایستگاه، فرودگاه، هواپیما، ماهواره، فضاورد، هواشناسی، کودکستان، دبیرستان، هنرستان، دانش آموز، دانشجو، دانشکده، دانشگاه، دانشسرا، دانشیار، دانشنامه، استادیار، شهرداری، شهربانی، بخشدار، استاندار، دهدار، دهبان، دریابان، دریادار، دریاسالار، راهنمایی‌راندگی، راننده، خودرو، دادگستری، دادگاه، دادسرا، دادستان، دادرسی، پاسگاه، هنر سرا، هنرجو، سبک‌شناسی، واژه‌شناسی، ریشه‌شناسی، آزمون‌شناسی، زیست‌شناسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی، کان‌شناسی، آسیب‌شناسی، باستان‌شناسی، ایران‌شناسی، خاورشناسی، جامعه‌شناسی، زیباشناسی، روان‌شناسی، روان‌کاوی، روان‌پزشکی، دندان‌پزشکی، دام‌پزشکی، دامپروزی، دامداری، سرشماری، آمارگیری، ماشین‌سازی، اسلحه‌سازی، داروسازی، نوسازی، رادیوسازی، گروه‌بان، سرگرد،

سرتیپ، سرلشگر، ارتشبد، آموزش و پرورش، بهداشت، بهداری، بهیار، بهسازی، بیمارستان، تیمارستان، درمانگاه، نمایشگاه، فروشگاه، زایشگاه، آزمایشگاه، پرورشگاه، آسایشگاه، اندرزگاه، کارگشایی، کانون جهانگردی، بیگانه پرستی، میهن فروشی، میهن دوستی، خودکم بینی، آتش نشانی، و صدها اصطلاح و ترکیب دیگر که در فارسی امروز به کار می رود.

همچنین ترکیبها و اصطلاحهای عامیانه، چون: بشور بپوش، ور پریده، پاچه ورمالیده، دست پاچه شدن و...؛ که هر روز دهها بلکه صدها نمونه از آنها را می شنویم.

۴) روش چهارم: ترفند "بازیهای کامپیوتری ...!"

برای روشن سازی این روش نمونه ای را می آوریم:

"بازیهای کامپیوتری ابزارهای فرهنگی هستند در انتخاب آنها دقت کنید"

در این جمله به جز واژههای "کامپیوتر"، "انتخاب" و "دقت" واژههای دیگر همگی فارسی سره هستند. بر پایه ی این که در چه موقعیتی می خواهیم این جمله را بگوییم می توان واژههای برابر فارسی را جایگزین یک یا دو یا هر سه تای آنها نمود.

در بدترین حالت یعنی موقعیتی که گفتن واژهی "رایانه" به جای "کامپیوتر" سنگین است باید از این جایگزینی چشم پوشیم و به جای "انتخاب" بگوییم "گزینش"، برای واژهی "دقت" هم برابری فارسی که نامانوس نباشد نداریم پس تنها می توان گفت: "بازیهای کامپیوتری ابزارهای فرهنگی هستند، در گزینش آنها دقت کنید". در حالت میانه جایگزینی رایانه به جای کامپیوتر شدنی است: "بازیهای رایانه ای ابزارهای فرهنگی هستند، در گزینش آنها دقت کنید". در بهترین حالت باید بتوانیم برای "دقت" نیز برابری فارسی بیابیم ولی همان گونه که گفته شد برابری فارسی که نامانوس نباشد برای "دقت" نداریم و باید راهی دیگر یافت؛ "بازیهای رایانه ای ابزارهای فرهنگی هستند، در گزینش آنها هشیار باشید."

شاید در نخستین نگاه "هشیار بودن" هم معنی "دقت کردن" نباشد و تنها کمی به آن نزدیک باشد، ولی از آنجایی که اصلی ترین وظیفه ی زبان رساندن مفهوم است هم معنی نبودن "هشیار بودن" و "دقت کردن" کاستی به شمار نمی آید. پس چنانچه می توانید مفهومی را با واژگان فارسی سره ای که معنیشان با معنی واژگان جمله ی مورد نظرتان یکی نیستند ولی مفهوم را می رسانند بیان کنید، به عنوان آخرین گزینه انجامش دهید.

سخن پایانی

آموزه های این دفتر به پایان رسید و شما می توانید با تلاشتان، و نیز با کمک به دیگران برای پیمودن این راه، گامی بزرگ برای بازیابی فرهنگ و تمدن به نابدی کشانده شده بمان بردارید.

هرگز فراموش نکنید که صورت زبان نباید دیواری بر سر راه بیان مفهوم شود، برای نمونه فرایند سره سازی زبان فارسی در دانش ریاضی باید کندتر از گفتگوهای روزانه باشد، چرا که هم اکنون که دانش آموزان با واژگان عربی بسیاری که در ریاضی نفوذ کرده است مانوس شده اند اگر بخواهیم مفهومهای سنگین ریاضی را با برابریهای فارسی آن واژگان که شاید برایشان مانوس نباشد بیان کنیم دیواری بزرگ بر سر راه آموزش دانش ساخته ایم و این به هیچ روی با آرمان ما هم سازی ندارد.

چنانچه پیشنهادی برای بهتر شدن نوشته های این دفتر دارید و یا این که پرسشی برایتان پیش آمد می توانید با رایانامه ی farsisare@gmail.com در ارتباط باشید.

پیروز و پارسا باشید.